1394.11.20

# خلاصه مباحث

مدلول حدیث رفع در کلمات علمای اصول مورد اختلاف است. برخی مرفوع را مؤاخذه و برخی دیگر، تکلیف می دانند. برخی مرفوع را جمیع آثار دانسته و عده ای اطلاق را عقلا نا ممکن می دانند. به نظر می رسد؛ هر چند اطلاق محال نیست اما صرف بحث جدای از استعمالات این هیئت، سود مند نخواهد بود. از همین رو برای فهم مراد حدیث رفع باید استعمالات آن را در شریعت بررسی کرده تا به مفهومی نزدیک به واقع دست یابیم.

## متعلق رفع

بیش از دو هزار مورد از استعمال هیئت رفع و عن، در استعمالات روایی پیدا شد که بیش از هزار مورد از این استعمالات مشاهده گردید و باقی مانده از این استعمالات در کتب متأخر وارد شده و احتمال تکراری بودن بسیاری از این استعمالات بسیار بالاست. در تمام این استعمالات تنها موردی که رفع به تکلیف تعلق گرفته باشد، همان عبارت هشام بن حکم[[1]](#footnote-1) که در جلسه گذشته بیان شد، بود. هشام بن حکم در این نقل با زراره سخن گفته و مباحثی را در رابطه با لزوم امام و عصمت امام مطرح کرده و در ضمن این مباحث از این سخن به میان می آید که آیا بعد از پیامبر رفع التکلیف عن الخلق؟

ظاهرا این استعمال، اصطلاحی و علمی بوده و استعمال رایج روایی نمی باشد. شاهد بر این مدعا عدم ورود این نوع استعمال در هیچ یک از کلمات معصومین می باشد.

با این استظهار، مرفوع در ما لا یعلمون، احکام نبوده و افعال می باشد. تأثیر این تفسیر در نتیجه گیری از حدیث رفع در جلسات آینده بررسی خواهد شد. پیش از آن با بیان معنای لغوی رفع و برخی از استعمالات روایی آن، استظهار خود را به اثبات می رسانیم.

### رفع در لغت

رفع عن در لغت مقابل وضع علی و به معنای برداشتن شی­ء ای که بر عهده انسان قرار گرفته است، می باشد. وجود مرفوع گاه موجب خرسندی و برداشته شدن آن موجب ناراحتی باشد مانند برداشته شدن باران « *انما رفع الله القطر عن بنی اسرائیل بسوء رأیهم فی انبیائهم و ان الله یرفع القطر عن هذه ببغضهم علی بن ابی طالب»[[2]](#footnote-2)* ظاهرا کلمه امت یا مانند آن بعد از هذه وجود داشته است. در ادامه این نقل راوی پرسش می می کند که آیا امکان دارد کسی دشمن حضرت امیر باشد؟ پیامبر در پاسخ می فرمایند: *القعود عن نصرته بغضٌ*

اما در غالب موارد، مرفوع سختی و مشقتی برای شخص به همراه داشته است. همانگونه که در جلسه گذشته بیان شد؛ گاه امر تکوینی مانند داء، بلا، رجس، جذام رفع شده است. در متشابه القرآن[[3]](#footnote-3) رفع المکاره دارد. برخی از رفع های تکوینی مانند عذاب قبر به اعمال مرتبط است.

این نوع استعمالات به حدیث رفع ارتباطی نداشته و باید سایر استعمالات را در نظر گرفت. در برخی از استعمالات رفع، عمل رفع شده است. این نوع استعمال برای فهم مفاد حدیث رفع مفید می باشد که در ذیل به تعدادی از این استعمالات اشاره می شود.

### تعلق رفع به عمل

رفع عمل گاه به معنای رفع ایجاب می باشد. مانند : *و جعل للذی لا يقدر على الماء التيمم مسح الوجه و اليدين و رفع عنه مسح الرأس و الرجلين[[4]](#footnote-4)*

نمونه بعدی: *فَإِذَا سَلَبَ مِنَ الْعَبْدِ حَاسَّةً مِنْ حَوَاسِّهِ رَفَعَ الْعَمَلَ عَنْهُ بِحَاسَّتِهِ‏ كَقَوْلِهِ‏ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى‏ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ‏ الْآيَةَ فَقَدْ رَفَعَ عَنْ كُلِّ مَنْ كَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ الْجِهَادَ وَ جَمِيعَ الْأَعْمَالِ الَّتِي لَا يَقُومُ بِهَا وَ كَذَلِكَ أَوْجَبَ عَلَى ذِي الْيَسَارِ الْحَجَّ وَ الزَّكَاةَ لِمَا مَلَّكَهُ مِنِ اسْتِطَاعَةِ ذَلِكَ وَ لَمْ يُوجِبْ عَلَى الْفَقِيرِ الزَّكَاةَ وَ الْحَجَّ قَوْلُهُ‏ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا[[5]](#footnote-5)*

شبیه این استعمال در وضع هم وجود دارد مانند: فرض الصلوه اربعه رکعات فجعل للمسافر رکعتین و وضع عنه الرکعتین*[[6]](#footnote-6)*

نمونه بعدی: *تتکلفون ما قد وُضِعَ عنکم[[7]](#footnote-7)*

نمونه بعدی: *وضع عنهم اصرهم[[8]](#footnote-8)*

نمونه بعدی: وضع عن المسافر الصوم و شطر الصلوه. این تعبیر در کتب عامه[[9]](#footnote-9) و در کتب خاصه[[10]](#footnote-10) به نقل از عامه متعدد وارد شده است و شطر به معنای نیمی از نماز است.

در این استعمالات متعلق رفع ماهیت شی­ء لا بشرط از وجود و عدم و پیش از وجود می باشد و این نوع تعلق به معنای عدم وجوب ایجاد ماهیت در خارج می باشد.

### تعلق رفع به تبعه عمل

در برخی از استعمالات تبعه عمل متعلق رفع یا وضع است مانند: اللَّهُمَّ وَ مَا تَعَدَّيَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ، أَوْ أَسْرَفَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ، أَوْ ضَيَّعَاهُ لِي مِنْ حَقٍّ، أَوْ قَصَّرَا بِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَهُمَا، وَ جُدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وَ رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعِ‏ تَبِعَتِهِ‏ عَنْهُمَا*[[11]](#footnote-11)*

گاه متعلق رفع، لفظ تبعه نیست اما آن چیزی است که به حمل شایع تبعه می باشد.

مانند عذاب قبر در این استعمال: *من مات یوم الجمعه او لیله الجمعه رفع عنه عذاب القبر*.[[12]](#footnote-12)

یا ترس از نکیر و منکر در این استعمال: *رفع عنکم هول منکر و نکیر[[13]](#footnote-13)*

و یا رفع برخی از عذاب های اخروی در این استعمال: *رفع الله عنه یوم القیامه الجوع و العطش[[14]](#footnote-14)* و مانند: *نروي أن رسول الله قال لعدي بن حاتم رفع عن أبيك العذاب الشديد بسخاوة نفسه[[15]](#footnote-15)*

در برخی از موارد نیز مرفوع عذاب دنیوی تکوینی می باشد مانند: **فَقَالُوا لِمُوسَى لَئِنْ رَفَعَ‏ اللَّهُ‏ عَنَّا الدَّمَ‏- لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَلَمَّا رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمُ الدَّمَ غَدَرُوا*[[16]](#footnote-16)* در روایتی مفصل که در تفسیر قمی وارد شده است.**

در پاره ای از استعمالات، عذاب دنیوی تشریعی متعلق رفع قرار گرفته است مانند احتجاج امیر المؤمنین و مذمت عمر: رَفَعَ السَّيْفَ عَمَّنْ كَانَ صَاحِبُهُ وَضَعَهُ عَلَيْهِ*[[17]](#footnote-17)*ظاهرا مراد از سیف حد است و مراد از صاحب ابو بکر، یعنی عمر حدی را که ابو بکر قرار داده بود، برداشت.

و مانند: فَكَانَ الْحُكْمُ فِيهِمْ رَفْعَ السَّيْفِ عَنْهُمْ وَ الْكَفَّ عَنْ أَذَاهُمْ*[[18]](#footnote-18)*

در این استعمال، مراد رفع کشتن تکوینی نیست بلکه مراد رفع کشتن تشریعی و وجوب جهاد می باشد. البته در برخی از استعمالات، مراد از رفع سیف، رفع کشتن تکوینی می باشد مانند: فلما رفعنا عن القوم سیوفنا*[[19]](#footnote-19)* به این معنا که با تعطیل کردن جهاد، مشکلات عدیده ای ایجاد گردید.

نمونه دیگر از رفع قتل، شعری است که معاویه لعنه الله در ضمن نامه ای که به امیر مؤمنین در مذمت ایشان نوشته اند، آورده است.

ما فی علیٍّ لمستعتبٍ مقالٌ سوى ضمه المحدثينا

وإيثاره اليوم أهل الذنوب ورفع القصاص عن القاتلينا*[[20]](#footnote-20)*

معاویه برداشته قصاص از قاتلان عثمان را به عنوان مذمت حضرت بیان می کنند. امیر در پاسخ معاویه، او را به تمکین به حکومت خود نصیحت می کند و معاویه را محق به خونخواهی عثمان نمی­دانند. نمونه دیگر این روایت است: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيِّ يَسْرِقُ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ أَوْ أَقَلُّ رُفِعَ عَنْهُ[[21]](#footnote-21)

نائب فاعل رفع، عذاب و حد خاصی است که در ادامه برای بچه بالاتر از هفت سال، ذکر شده است، هر چند به صراحت بیان نشده است.

ظاهرا استعمال وضع القلم یا رفع القلم نیز به معنای رفع تبعه عمل و مؤاخذه بر عمل است و ظاهرا مراد از قلم، قلم فرشتگان در نوشتن در نامه اعمال می باشد و فرشتگان به عنوان سیئه در نامه اعمال نمی نویسند. بنابراین تمام آثاری که به جهت سیئه بودن آن عمل تحقق پیدا کرده است، برداشته می شود. به تعبیری دیگر، مستقیما مؤاخذه برداشته نشده بلکه به معنای نوشته نشدن در نامه اعمال می باشد و به تبع تمام آثار حقوقی دنیوی سیئه مانند کفاره، عقوبه، حد و تعذیر و آثار اخروی سیئه مانند عقاب و عذاب قبر برداشته می شود. ولی مرفوع ابتدایی خود قلم است.

ذکر این نکته ضروری است که در صورتی که فعل بعد از عمل مانند شرب خمر، متعلق رفع واقع شود دو نوع توجیه قابل فرض است. امکان دارد مؤاخذه در تقدیر بوده و رفع شرب خمر در تقدیر رفع المؤاخذه علی شرب الخمر باشد و امکان دارد نفس رفع فعل به معنای رفع مؤاخذه بر آن باشد و نیازی به تقدیر گرفتن نباشد. ظاهرا فرض دوم به واقع نزدیک تر بوده و نیازی به تقدیر مؤاخذه نیست بلکه مصحح اسناد وضع علی المکلف یا رفع علی المکلف وضع یا رفع مؤاخذه می باشد. اما مهم این است که آیا چنین استعمالی در شرع وارد شده است؟

همانگونه که بیان شد؛ تعلق رفع به فعل پیش از انجام، استعمال شده و به معنای عدم ایجاب می باشد اما در استعمالاتی که تا به حال بیان شد، رفع بعد از عمل به رفع تبعه تعلق گرفته و به خود عمل تعلق نیافته است. البته برای تکمیل بحث باید سایر استعمالات نیز مراجعه شده و دیده شود آیا وضعت شرب الخمر علی المکلف یا وضعت ترک الصلوه علی المکلف استعمال شده است؟ ادامه این بحث به فحص بیشتر در استعمال وضع، احاله داده می شود هر چند این استعمال فی نفسه مشکل ندارد.

## انواع نقل های حدیث رفع

بیشترین تعبیری که در رابطه با حدیث رفع آمده است، سه فقره ای و منتسب به پیامبر می باشد. به نظر می رسد با توجه به تکرر نقل این سه فقره در خاصه و عامه و هم چنین وجود این سه فقره در نقل های دیگر حدیث رفع که فقرات بیشتری را بیان کرده اند، صدور این سه فقره از پیامبر مسلم باشد.

پیش از صحبت در رابطه بین نقل های متفاوت حدیث رفع، تمام نقل های این حدیث شریف را به ترتیب عبارات نزدیک تر به هم بیان می کنیم.

### سه فقره ای

حدیث رفع که شامل سه فقره خطا، نسیان و استکراه می باشد به شش شکل وارد شده است:

1. *رفع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه،[[22]](#footnote-22)*
2. *تجاوز الله عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه[[23]](#footnote-23)*
3. *وضع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه[[24]](#footnote-24)*
4. *عفی عن امتی ثلاث الخطأ و النسیان و الاستکراه[[25]](#footnote-25)* در این نقل، ذیلی وجود دارد به این تعبیر: و قال ابو عبدالله علیه السلام و فیها رابعه ما لا یطیقون.
5. *رفع الله عن امتی خطئها و نسیانها و ما اکرهت علیه[[26]](#footnote-26)* این نقل با نقل های قبلی مقداری متفاوت است و مصدر مضاف به ضمیر است و به جای نسیان، ما اکرهت وارد شده است.
6. *وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي‏ ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ما اخطئوا[[27]](#footnote-27)* در این تعبیر که صحیحه بزنطی است، همه تعابیر به صورت فعل وارد شده است.

### چهار فقره ای

1. *رفع عن امتی اربع خصال خطئها و نسیانها و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا. و ذلک قول الله عز و جل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا أو اخطأنا ربنا و لا تحمل علینا أصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقه لنا به و قوله الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان[[28]](#footnote-28)*
2. *رفعت عن امتی اربع خصال ما اخطئوا ما نسوا و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا [[29]](#footnote-29)*

در جلسه آینده سایر روایات را به ترتیب بیان کرده، برای اشاره بهتر به آنها شماره گذاری می کنیم و رابطه بین این نقل ها را بیان خواهیم کرد.

البته به صورت اجمالی در جمع بین این نقل های متفاوت باید گفت: ظاهرا پیامبر به تعبیرات متفاوت تمام این فقرات را در مجالس متعدد بیان کرده و ائمه گاه سه فقره از این موارد را بیان کرده و گاه بین تمام آنها جمع کرده و نه فقره را بیان نموده اند. البته ممکن است سه فقره خطأ و نسیان و اکراه به ضمیمه وسوسه فی التفکر فی الخلق که در بین عامه مکرر وارد شده است، به صورت عمومی از پیامبر صادر شده و سایر موارد را به عنوان ذخیره به امیر مؤمنین فرموده باشند و ائمه برای مردم بیان نموده اند. در نتیجه به نظر می رسد؛ اختلاف در فقرات منقول از پیامبر مشکلی جدی نداشته و قابل جمع با یکدیگر باشد. اما در این نقل ها از ناحیه مصدر بودن و فعل بودن، ماضی بودن و مضارع بودن و مانند آن تفاوت هایی وجود دارد که ظاهرا در نتیجه بحث تأثیر گذار است که در جلسه آینده بیشتر در رابطه با آن سخن خواهیم گفت.

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. کمال الدین؛ ص: 365 [↑](#footnote-ref-1)
2. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏3، ص: 215 [↑](#footnote-ref-2)
3. متشابه القرآن؛ ج1، ص: 46 [↑](#footnote-ref-3)
4. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص: 90 [↑](#footnote-ref-4)
5. تحف العقول ؛ النص ؛ ص471 [↑](#footnote-ref-5)
6. همان [↑](#footnote-ref-6)
7. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: 637 [↑](#footnote-ref-7)
8. الأعراف : 157 الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي‏ كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [↑](#footnote-ref-8)
9. الدر المنثور فى تفسير المأثور؛ ج‏1، ص:190 و أخرج سفيان بن عيينة و ابن سعد و عبد بن حميد و أبو داود و الترمذي و النسائي و ابن ماجة و ابن جرير و البيهقي في سننه عن أنس بن مالك القشيري ان النبي صلى الله عليه و سلم قال‏ ان الله وضع‏ عن المسافر الصوم‏ و شطر الصلاة و عن الحبلى و المرضع‏ [↑](#footnote-ref-9)
10. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج‏2 ؛ ص226 وَ قَالَ ‏ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى وَضَعْتُ عَنْ عِبَادِي شَطْرَ الصَّلَاةِ فِي سَفَرِهِمْ‏ [↑](#footnote-ref-10)
11. الصحيفة السجادية، ص: 116 [↑](#footnote-ref-11)
12. المحاسن ؛ ج‏1 ؛ ص60 عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَنْ مَاتَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ كُتِبَ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ مَنْ مَاتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أُعْتِقَ مِنَ النَّارِ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع بَلَغَنِي أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ مَنْ مَاتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ رُفِعَ‏ عَنْهُ عَذَابُ‏ الْقَبْر [↑](#footnote-ref-12)
13. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: 70 [↑](#footnote-ref-13)
14. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع ؛ ص148 وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسِينَ مَرَّةً وَ يَقُولُ فِي آخِرِ صَلَاتِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ الْعَرَبِيِّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ كَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ اثْنَي عَشَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ وَ رَفَعَ‏ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْجُوعَ‏ وَ الْعَطَشَ‏ و [↑](#footnote-ref-14)
15. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص: 362 [↑](#footnote-ref-15)
16. تفسير القمي ؛ ج‏1 ؛ ص238 [↑](#footnote-ref-16)
17. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص: 256 [↑](#footnote-ref-17)
18. تحف العقول؛ ص: 480 [↑](#footnote-ref-18)
19. الخصال، ج‏2، ص: 380 [↑](#footnote-ref-19)
20. وقعة صفين، النص، ص: 57 [↑](#footnote-ref-20)
21. من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏4 ؛ ص62 وَ رَوَى الْعَلَاءُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيِ‏ يَسْرِقُ‏ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ أَوْ أَقَلُّ رُفِعَ عَنْهُ فَإِنْ عَادَ بَعْدَ السَّبْعِ قُطِعَتْ بَنَانُهُ أَوْ حُكَّتْ حَتَّى تَدْمَى فَإِنْ عَادَ قُطِعَ مِنْهُ أَسْفَلُ مِنْ بَنَانِهِ فَإِنْ عَادَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ قَدْ بَلَغَ تِسْعَ سِنِينَ قُطِعَتْ يَدُهُ وَ لَا يُضَيَّعُ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل‏ [↑](#footnote-ref-21)
22. متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج‏2، ص: 181 [↑](#footnote-ref-22)
23. احكام القرآن؛ ج‏4، ص: 173 روى الأوزاعى عن عطاء بن أبى رباح عن عبيد بن عمير عن عبد اللّه ابن عباس قال قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم‏ تجاوز اللّه‏ عن‏ أمتى‏ الخطأ و النسيان و ما استكرهوا عليه‏ [↑](#footnote-ref-23)
24. النوادر(للأشعري)، ص: 74 روایت حلبی [↑](#footnote-ref-24)
25. النوادر(للأشعري)، ص: 74 روایت ربعی [↑](#footnote-ref-25)
26. دعائم الإسلام، ج‏1، ص: 274 [↑](#footnote-ref-26)
27. المحاسن، ج‏2، ص: 339 [↑](#footnote-ref-27)
28. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 462 روایت عمرو بن مروان [↑](#footnote-ref-28)
29. تفسير العياشي، ج‏1، ص: 160 روایت عمرو بن مروان الخزاز [↑](#footnote-ref-29)